



تعقل مانع سقوط انسان/ پذیرش اصول دین، عقلی است نه تقلیدی

آیت الله مظاهری در درس اخلاق این هفته خود گفت: پذیرش اصول دین عقلی است. از این جهت فقهاء، در رساله‌های عملیه نوشته‌اند که در اصول دین تقلید نیست؛ یعنی هرکسی باید در شناخت خداوند تعالی و صفات او و نیز در نبوت و ولایت و معاد، در فراخور حالش مجتهد باشد. هرکسی باید در فراخور عقلش بتواند بفهمد که چرا خداوند هست؟ به چه دلیل یگانه است؟ بر چه مبنایی مستجمع جمیع صفات کمالات است؟

پای درس اخلاق آیت الله مظاهری؛

"تعقل" مانع سقوط انسان/ پذیرش اصول دین، عقلی است نه تقلیدی

آیت الله مظاهری در درس اخلاق این هفته خود گفت: پذیرش اصول دین عقلی است. از این جهت فقهاء، در رساله‌های عملیه نوشته‌اند که در اصول دین تقلید نیست؛ یعنی هرکسی باید در شناخت خداوند تعالی و صفات او و نیز در نبوت و ولایت و معاد، در فراخور حالش مجتهد باشد. هرکسی باید در فراخور عقلش بتواند بفهمد که چرا خداوند هست؟ به چه دلیل یگانه است؟ بر چه مبنایی مستجمع جمیع صفات کمالات است؟

به گزارش خبرگزاری مهر، آیت الله مظاهری در دو جلسه گذشته، از تعقل، تفهّم و تفکر به عنوان موانع سقوط انسان نام بردند. بحث هفته قبل به اینجا رسید که اساساً تقلید از نظر اسلام غلط است، مگر اینکه چاره‌ای جز تقلید نباشد و آن هم در صورتی است که انسان در یک رشته تخصص لازم را ندارد و برای رفع مشکل، مجبور است به متخصص آن رشته یا فن مراجعه کرده، هرچه او گفت، عمل نماید. لزوم مراجعه بیمار به پزشک متخصص و تقلید بی چون و چرا از دستور او، از این بابت است. همچنین از آنجا که دامنه فقه گسترده است و همه مردم نمی‌توانند مجتهد جامع الشرائط شوند، مراجعه افراد غیر مجتهد به فقهاء و گرفتن دستورالعمل نحوه عمل به احکام شرعی، یک ضرورت عقلی است.

آیت الله مظاهری در این جلسه، به عقلانی بودن پذیرش اصول دین و منع تقلید در آن پرداخته است که در پی می‌آید.

پذیرش اصول دین، عقلی است، نه تقلیدی

در اصول دین، ضرورت تقلید در کار نیست و هرکسی در فراخور حالش می‌تواند در فهم اصول دین مجتهد باشد؛ دانشمندان علوم اسلامی، اعم از فلاسفه، عرفا و فقهاء، با دقت عقلی و موشکافانه خود یا تلاش در تفهّم آیات و روایات، نوعی درک از اصول دین دارند و در این باره زحمت‌ها کشیده‌اند و کتاب‌هایی تألیف کرده‌اند. عموم مردم نیز در فراخور حال خود، در رابطه با اصول دین استدلال دارند؛ البته این استدلال، با تفکر آنان پدید می‌آید.

به هر حال، پذیرش اصول دین عقلی است. از این جهت فقهاء، در رساله‌های عملیه نوشته‌اند که در اصول دین تقلید نیست؛ یعنی هرکسی باید در شناخت خداوند تعالی و صفات او و نیز در نبوت و ولایت و معاد، در فراخور حالش مجتهد باشد. هرکسی باید در فراخور عقلش بتواند بفهمد که چرا خداوند هست؟ به چه دلیل یگانه است؟ بر چه مبنایی مستجمع جمیع صفات کمالات است؟

حقانیت و صحت نبوت حضرت خاتم الانبیاء «ص» و اینکه قرآن کریم تا روز قیامت معجزه جاوید آن حضرت است، باید با عقل انسان درک شود. امامت امیرالمؤمنین علی «ع» و یازده فرزند ایشان تا روز قیامت، با به کارگیری عقل اثبات می‌شود. وجود معاد، آن هم معاد جسمانی و اینکه محشری هست و پروردگار عالم همه را در یک جا جمع می‌کند و پس از حساب و کتاب، افراد نیکوکار به بهشت و بدکاران به جهنم فرستاده می‌شوند، عقلی است.

ضرورت بهره‌مندی همگان از تفکر و استدلال

در عوالم پس از مرگ، از اعتقاد انسان سؤال می‌شود و اگر کسی اعتقادات خود را به پدرش یا جامعه نسبت بدهد، از او پذیرفته نمی‌شود. حتی اگر کسی بگوید: مرجع تقلیدم چنین گفته است، باز از او قبول نمی‌کنند، بلکه از او برای اعتقادش دلیل می‌خواهند، البته استدلال هرکس در فراخور حال خود او کافی است و بیش از آن انتظار ندارند.

نقل شده است که پیامبر اکرم «ص» به همراه برخی اصحاب، از کنار پیرزنی که در حال نخ ریسی با چرخ بود، گذشتند. پیامبر اکرم که می‌خواستند به او تلافی کنند، فرمودند: به چه دلیل خدا هست؟ آن پیرزن بی‌سواد و چرخ ریس، دستش را از چرخ برداشت. چرخ‌چی که به واسطه دست او می‌گشت، از حرکت بازماند. گفت: یا رسول الله! چرخ به این کوچکی برای حرکت به من احتیاج دارد، پس چطور می‌شود بر این عالم پهناور مدبّر حکیمی حکم فرما نباشد؟

پیامبر اکرم «ص» رو کردند به اصحاب و فرمودند: «علیکم بدین العجائز».

از آن چرخى که گرداند زن پیر قیاس چرخ گردنده همی گیر

البته باید توجه داشت که نباید از این حکایت و از جمله‌ای که منسوب به پیامبر «ص» است، در جهت ترویج تقلید کورکورانه و سرکوب پرسش و تفکر و تدبّر، سوء استفاده شود. بلکه همان‌طور که از ظاهر این حکایت نیز آشکار است، مقصود از جمله «علیکم بدین العجائز» این است که همه باید بتوانند مثل آن پیرزن، در فراخور عقل خود، تفکر و استدلال کنند و از تقلید بدون تفکر در شناخت و پذیرش اصول دین بپرهیزند. اگر پیرزن یا پیرمرد بی‌سواد است، با خود فکر کند که چطور می‌شود این عالم پهناور بدون خالق مدبری پدید آمده باشد و چطور می‌شود این خالق حکیم، بندگان را بیافریند و بدون پیامبر و امام، آنان را به حال خود رها کند؟ همچنین با خود بیندیشد که چگونه ممکن است بندگان در این دنیا زندگی کنند، گروهی نیکوکار و گروهی بدکار باشند، اما معاد و بهشت و جهنمی در کار نباشد؟

هر آدمی هرچند از تحصیلات ابتدایی هم برخوردار نباشد، می‌تواند این‌گونه تفکر کند و عقل و فکر خود را به کار بیندازد و برای یافتن این پرسش‌ها از کلام علمای ربّانی که برگرفته از آیات و روایات است، کمک بگیرد و سپس خودش مانند آن پیرزن استدلال کند و پاسخ پرسش‌های عقلش را بدهد.

تعقل، تفهّم و استدلال افراد باسواد و علما و دانشمندان نیز در فراخور حال خود آنهاست، چنان‌که مثلاً مرحوم صدرالمتألهین «ره» با تفکر پیرامون همین موضوع، برهان حرکت را بیان کرده است که یکی از مهم‌ترین براهین خداشناسی به شمار می‌رود.

روش قرآن کریم در به کارگیری عقل بندگان

قرآن کریم حاوی بیش از هزار آیه راجع به اصول دین است، اما یکی از معجزات قرآن این است که مباحث عقلی را گرفتار پیچ و خم استدلال‌های علمی و براهین فلسفی نکرده است، بلکه روش قرآن کریم در بیان مباحث عقلی، این است که با یک بیان ساده و قابل فهم، پیامبران درون انسان را بیدار می‌کند تا خود او با بهره‌مندی از هدایت پیامبران درون و نیز ارشاد پیامبران برون، به حقیقت پی ببرد. همان‌طور که در مباحث قبلی بیان شد، عقل، وجدان اخلاقی و فطرت، سه پیامبر درون انسان هستند که می‌توان آنها را یک پیامبر در سه مرتبه دانست. معجزه قرآن کریم این است که همین پیامبر درونی را که بعد ملکوتی یا بعد روحی وجود انسان است، برای شناخت و درک اصول و حقایق دین، به کار می‌اندازد و به عبارت دیگر، بعد انسانی او را بیدار می‌کند.

در ادامه، چند نمونه از روش قرآن کریم در به کارگیری بعد روحی انسان، به خصوص عقل، برای درک اصول دین توسط انسان، ذکر می‌شود.

درک توحید، با تکیه بر تفکر و تدبّر

قرآن کریم در آیاتی نظیر «أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» [1]، بعد روحی انسان را مورد خطاب قرار می‌دهد و از او می‌پرسد: آیا در اینکه خداوند پدید آورنده آسمان‌ها و زمین است، شک و تردید وجود دارد؟ آیا خدا عالم وجود را خلق نکرده است؟ آیا این همه ظرافت که در خلق بدن انسان است، پدیدآورنده مدبّر و حکیمی ندارد؟

با این سؤالات که نظیر آن در قرآن کریم فراوان است، عقل و فکر انسان به کار می‌افتد و با قدری تدبّر در عالم خلقت، عقل او فوراً پاسخ پرسش‌های اعتقادی او را می‌دهد و اگر صاحب عقل سماجت کند، عقلش به او می‌گوید: آیا می‌شود در بیابان یک خانه و یک باغ منظم و مرتب به طور خود به خود پیدا شده باشد؟ معلوم است که پاسخ آن منفی است، مگر اینکه آن شخص باز هم لجاجت ورزد.

هرچند با نگرش علمی و دقت در براهین فلسفی و کلامی، می‌توان پاسخ این‌گونه سؤالات را یافت، اما عقل عادی انسان بدون نیاز به این وسائط و پیچیدگی‌های علمی، با قدری تفکر و تدبّر ساده، به خوبی، حقایق را می‌فهمد.

بنابراین دقت و تدبّر در آیات قرآن کریم، به انسان کمک می‌کند که خداوند را بیابد، آن هم با علم حضوری، نه صرفاً علم حصولی؛ زیرا حسّ خدایابی و خداجویی را در فطرت او بیدار می‌سازد. همچنین از این طریق، صفات پروردگار عالم را می‌یابد و درک می‌کند که او عادل، عالم، قادر و حکیم است.

تفکر انسان، ضرورت نبوت را به او یادآوری می‌کند

پی بردن به ضرورت نبوت پیامبر اکرم «ص» و فهم قلبی اینکه قرآن کریم، معجزه آن نبی مکرم تا روز قیامت است نیز با تفکر و استدلال ساده و عوامانه میسر می‌شود. قرآن کریم در این رابطه نیز در آیاتی، عقل انسان یا فطرت او یا وجدان اخلاقی او را بیدار می‌سازد و ضرورت نبوت را به وی یادآوری می‌فرماید. روش قرآن کریم در به کارگیری بعد روحی انسان برای درک ضرورت نبوت و امامت این است که فوائد فرستادن پیامبران و نزول کتاب‌های آسمانی را بیان می‌کند. مثلاً در آیاتی تحقق عدالت اجتماعی[2]، برقراری حکومت اجتماعی[3]، گسترش اخلاق و تزکیه نفوس آدمیان[4]، هدایت بشریت به سوی کمال[5] و تعلیم دین و حکمت[6] به آنان را از برکات ارسال انبیاء الهی برمی‌شمرد و بدین وسیله به بندگان می‌آموزد که با تفکر و تأمل، ضرورت ارسال رسل و انزال کتب الهی و ضرورت وجود اوصیای انبیاء را دریابند.

قرآن کریم، معجزه جاوید پیامبر اکرم «ص»

قرآن شریف از جهات متعددی معجزه جاوید است و بیش از بیست معجزه دارد. یکی از معجزه‌های آن کتاب نورانی، فصاحت و بلاغت است. در زمان نزول قرآن، فن فصاحت و بلاغت و استفاده از این فن، از رونق بسیاری برخوردار بود. در حجاز، برای شعر گفتن و مشاعره، مسابقات پرهیاهویی برگزار می‌کردند. مردم و به خصوص جوانان نیز برای آن مسابقات اهمیت خاصی قائل بودند و نظیر توجهی که در زمان حاضر، به مسابقات فوتبال می‌شود، به آن توجه داشتند. هر سال در جایی به نام بازار عکاظ جمع می‌شدند و اشعار خود را ارائه می‌کردند و سپس، برترین اشعار را با عنوان «معلقات سبع» بر دیوار خانه کعبه می‌آویختند و به آن افتخار می‌کردند. با بعثت پیامبر «ص» و نزول قرآن شریف، بازار عکاظ تعطیل شد و آن معلقات به زیر آمد و طوایفی که صاحبان این اشعار بودند، با کمال شرمندگی اشعار خود را بردند، زیرا نور شمع در مقابل نور خورشید نابود شدنی است. افزون بر این، قرآن، با تحدی آمد و همه کسانی که ادعای فصاحت و بلاغت داشتند، بلکه همه آدمیان در همه زمان‌ها و با هر تجهیزات و امکاناتی که می‌خواهند را به مسابقه و مبارزه فراخواند. گاهی می‌فرماید: اگر بتوانید مثل قرآن[7] و گاهی می‌فرماید: اگر بتوانید ده سوره از قرآن[8] و گاهی می‌فرماید: اگر بتوانید یک سوره[9] از قرآن بیاورید، من دست از ادعای خود بر می‌دارم. سپس آنها را ترغیب و تحریص می‌کند و می‌فرماید: حتماً نمی‌توانید و چنین امری ممکن نیست.

بالاخره چه سر و صداهایی شد برای اینکه بتوانند مثل قرآن را بیاورند، اما همه تاریخ نویسان نوشته‌اند که آنها نتوانستند و سبعة معلقه آنها نیز خیلی بیرنگ، بلکه نابود شد.

با توجه به آنچه بیان شد، اگر کسی عقل و فکر خود را به کار اندازند و با خود بیندیشد که چگونه ممکن است در بین آن همه افراد فصیح و بلیغ از طوایف گوناگون عرب، برنده و پیروز مسابقه فصاحت و بلاغت، کسی باشد که در آن چهل سالی که بین آنان زندگی کرده است، امی بوده و کسی خواندن و نوشتن او را ندیده است؟ کسی که اساساً آن مسابقه را خرافت می‌دانسته و هیچ‌گاه در آن شرکت نکرده است؟ آیا چنین کسی با چنین کتابی، می‌تواند پیامبر نباشد؟!

عقل عادی و عوامانه هر انسانی فوراً در پاسخ به این سؤالات می‌گوید: پیامبر «ص» رسالت دارد و معجزه او نیز قرآن کریم است.

نکته‌ای که در این قسمت از بحث، به خصوص برای جوانان عزیز شایان توجه است، اینکه «تحدی» مربوط به زمان و مکان خاص نیست. در زمان ائمه طاهرین «ع» بوده است و امروز هم اگر کسی یا گروهی بتواند یک آیه مثل قرآن شریف بیاورد (که نمی‌تواند)، مراجع تقلید و مسلمان‌ها می‌پذیرند که قرآن شریف از طرف حق تعالی نیست. دشمنان اسلام نیز گرچه از هیچ ضربه‌ای به اسلام فرو گذار نکرده و نمی‌کنند، ولی تاکنون به فکر تحدی با قرآن کریم نبوده‌اند، زیرا می‌دانند چنین کاری تحقق پذیر نیست. البته بعضی مغروران نادان و برخی افراد لجوج، به طور فردی یا جمعی به فکر چنین کاری افتاده‌اند، ولی غیر از رسوایی، حاصلی برای آنها نداشته است.

اثبات ولایت اهل بیت «ع» با تعقل و تفکر

قرآن کریم در خصوص امیرالمؤمنین علی «ع» که یک دنیا فضیلت است، عقل انسان را به کار می‌گیرد و در واقع، با عقل و فطرت او سخن می‌گوید. علاوه بر آیاتی نظیر ولایت، تطهیر، مباحله و غدیر و افزون بر اینکه بیش از یک سوم قرآن درباره ائمه طاهرین «ع» است و برخی از علمای اهل سنت نیز بر این حقیقت، اذعان و اعتراف دارند، قرآن کریم در یک آیه، با طرح یک پرسش عقلی، مقام بلند امیرالمؤمنین «ع» را یادآوری می‌فرماید:

«أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» [10]

بعد از پیامبر اکرم «ص» چه کسی مقدم است و چه کسی باید خلیفه و حاکم باشد؟! کسی که قدرت هدایت دارد یا کسی که خود باید هدایت شود؟! بعد قرآن کریم با بیان جمله «فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» به مسلمان‌ها می‌فرماید: اگر عقل عوامانه خود را به کار بگیرید و قدری فکر کنید، آنگاه سقیفه بنی ساعده خود به خود نزد شما باطل می‌شود.

پیامبر اکرم «ص» در بیش از ده هزار روایت، اهل بیت «ع» را به عنوان امام مسلمین و جانشین خودشان تعیین و معرفی کرده‌اند و آن روایات، در کتاب‌های معتبر شیعه و سنی آمده است. امامان را یکی پس از دیگری با ذکر نام معرفی کرده‌اند و راجع به حضرت ولی عصر «ارواح‌نفاذ» می‌فرمایند: «يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا» [11]، یعنی به دست دوازدهمین امام، پرچم اسلام روی کره زمین افراشته می‌شود و اهل عالم مسلمان می‌شوند؛ ظلم برداشته می‌شود و عدالت سر تا سر جهان را فرا می‌گیرد. علمای اهل سنت این‌گونه روایات را در کتاب‌های خود نظیر صحاح سته، از جمله صحیح بخاری و سنن ابو داود نقل کرده‌اند.

با مطالعه آیات و روایاتی که در این زمینه وجود دارد و با قدری تفکر و تأمل، فوراً عقل انسان به او می‌گوید: علی «ع» مقدم بر همه است. درک این حقیقت، بیش و پیش از تفکر، محتاج دست برداشتن از عناد و لجاجت است.

لجاجت، مانع پذیرش حقیقت

امیرالمؤمنین «ع» می‌فرمایند: سران معاند و لجوج قریش به پیامبر «ص» گفتند: ادعای بزرگی کردی، اگر می‌خواهی ما نبوت تو را قبول کنیم، به درخت بگو نصف شود و نصف آن پیش تو بیاید و نصف دیگر آن باقی بماند. پیامبر اکرم «ص» فرمودند: اگر چنین شود، ایمان می‌آورید؟ آنها گفتند: آری. بالاخره جمعیتی برای این کار جمع شدند. امیرالمؤمنین «ع» می‌فرمایند: درخت نصف شد و در مقابل پیامبر اکرم «ص» آمد و شاخه‌های درخت روی شانه من بود. آنها گفتند: نصف دیگر هم بیاید و آن نصف دیگر هم آمد. گفتند برگردد، برگشت. اما آنها با دیدن این معجزه هم ایمان نیاوردند و پیامبر را ساحری با مهارت خواندند. [12]

به راستی لجاجت آن قوم، مانع پذیرش حقیقت توسط آنان بود؛ زیرا اگر کسی با این دلایل روشن ایمان نیاورد، لجوج و معاند است. هر عقل عوامانه‌ای می‌فهمد و اعتراف می‌کند که چنین معجزه‌ای فقط از یک پیامبر سر می‌زند.

معاد، ضرورت عقلی

پی بردن به لزوم وجود معاد، آن هم معاد جسمانی، با تدبّر مردم عادی در آیات قرآن، به خوبی امکان‌پذیر است. قرآن کریم راجع به معاد نیز در آیاتی، عقل‌بندگان را به کار می‌اندازد و می‌پرسد: آیا گمان دارید خلقت جهان بازیچه است و تصور می‌کنید معادی در کار نیست؟

«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنْتُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ» [13]

اگر انسان قدری فکر کند، می‌فهمد که بازیچه و بیهوده نیست. زیرا اگر یک نفر صد سال خیانت و جنایت کند و نظیر صدام‌ها، یزیدها و معاویه‌ها بمیرد؛ از سوی دیگر افرادی هم صد سال عمر خود را با عبادت، خدمت به خلق خدا و با شرافت همراه با ریاضت سپری کنند و بمیرند و همه چیز تمام شود، معلوم است که بازیچه است؛ اما این بازیچه، با درایت، حکمت و به طور کلی با کار خدا سازگاری ندارد، پس باید معاد باشد. درک واقعیت معاد نیز، فکر دقی و فلسفی و تحقیق و مطالعه خاص نمی‌خواهد؛ بلکه فکر عمومی می‌خواهد. انسان اگر عقلش را به کار بیندازد، می‌گوید: حتماً باید معاد روز قیامت باشد.

نه تنها معاد، بلکه همه اصول دین با یک ساعت فکر کردن، درک می‌شود. تقلید، مربوط به جایی است که با سال‌ها فکر هم درک و حل نشود. احکام شرعی نظیر خصوصیات نماز و به عبارت دیگر، تعبدیات را افراد باسواد و طلبه‌های علوم دینی نیز هرچه فکر کنند، به راحتی نمی‌توانند بفهمند. از این جهت در این‌گونه موارد از یک متخصص به نام مرجع تقلید، سؤال می‌کنند و طبق نظر او عمل می‌نمایند.

اما راجع به اصول دین، فتوای مرجع تقلید یا فکر دقی و فلسفی لازم نیست؛ زیرا انسان می‌تواند یک ساعت فکر کند و اصول دین را به خوبی بفهمد و درک کند. البته برای تمرکز و نفوذ آن در عمق جان، فکر روی فکر لازم است و باید به قانون مراقبه و محاسبه عمل شود، به گونه‌ای که انسان هر روز با خود تعهد کند که دست کم نیم ساعت راجع به خدا فکر کند. به قول مرحوم شهید، چندین مرتبه به فکر قیامت باشد. همان فکر عوامانه را مرتب تکرار کند تا فکرش برای او ملکه شود. وقتی چنین شد، کم کم به یقین می‌رسد و عموم مردم به خوبی می‌توانند یقین پیدا کنند. ممکن است افرادی با دقت فلسفی خود، در فهم پاسخ برخی مسائل اعتقادی ناتوان باشند، اما چه بسا افراد عادی که فاقد تحصیلات ابتدایی هستند، با یقین خود همه چیز را به خوبی درک کنند. انسان بعضی اوقات با علم نمی‌تواند قضایا را حل کند، اما به راستی یقین پیدا می‌کند و به حل قضایا و

مسائل بسیار مشکل می‌پردازد.

[1]. ابراهیم، 10

[2]. حدید، 25

[3]. بقره، 213

[4]. آل عمران، 164

[5]. مائده، 15-16

[6]. آل عمران، 164

[7]. اسراء، 88

[8]. هود، 13-14

[9]. بقره، 23-24

[10]. یونس، 35

[11]. بحار الانوار، ج 36، ص 306

[12]. نهج البلاغه، خطبه 192

[13]. مؤمنون، 115